جلسه 237

یکشنبه 29/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

### استحقاق عقاب و ثواب بر واجب نفسی و غیری

بحث در این است که در واجب غیری استحقاق ثواب و یا عقاب هست یا نیست؟ یعنی اگر کسی واجب غیری را ترک کند هل یستحق عقابا مستقلا علیه أم لا؟ مولا گفت إذهب الی السوق و اشتر اللحم. در عقاب بر ترک شراء لحم بحثی نیست، اما این عبد بر ترک ذهاب الی السوق هم می تواند عقاب مستقلی بشود یا نه؟ و یا بر اتیان واجب غیری مستحق ثواب مستقل هست یا نیست؟

این بحث عملا مقدمه ای است برای بحث در وضوء و غسل و تیمم. که گفته اند اینها امر غیری دارند ولکن امتثالشان موجب استحقاق ثواب است بالاجمال، ومقرب الی المولی هم هست. شاهدش هم این است که وضوء وغسل و تیمم عبادت است.

برای تحلیل بحث طهارات که چطور با اینکه واجب غیری است ولی در عین حال اتیان او عبادت هست و موجب استحقاق ثواب است این بحث را آغاز کرده اند. گفته اند بطور کلی بحث کنیم ببینیم آیا بر اتیان واجب غیری استحقاق ثواب داریم یا نه. یا بر ترک واجب غیری استحقاق عقاب داریم یا نداریم.

#### استحقاق عقاب و ثواب در واجب نفسی

قبل از این بحث هم راجع به واجب نفسی بحث شده است، که ابتداء مبانی در واجب نفسی منقح بشود. نقطه آغاز بحث استحقاق عقاب و ثواب در ترک و اتیان واجب نفسی است. تا بعد که با این مبانی آشنا شدیم، ببینیم این مبانی را در بحث واجب غیری چگونه تطبیق کنیم.

ولذا ابتدا کلام واقع می شود در استحقاق عقاب بر ترک واجب نفسی و استحقاق ثواب بر اتیان واجب نفسی.

اما استحقاق عقاب بر ترک واجب نفسی مورد شک نیست ولو در تحلیل آن اختلاف است.

نظر اول: محقق اصفهانی معتقد است که استحقاق عقاب در ترک واجب نفسی یعنی قبح ظلم. اصلا قبح ظلم یعنی استحقاق العقاب علیه. کما اینکه حسن عدل یعنی استحقاق الثواب علیه.

واین استحقاق عقاب بر ترک واجب نفسی به عنوان اینکه ترک واجب نفسی ظلم به مولا هست، از قضایای مشهوره وآراء محموده است التی تطابق علیها آراء العقلاء حفظا لنظام المولویة واالعبودیة. عقلاء جعل کرده اند قبح ظلم را یعنی استحقاق عقاب بر ظلم را. کما اینکه عقلاء جعل کرده اند حسن عدل را بعد استحقاق ثواب بر عدل را. و لذا استحقاق عقاب بر ترک اطاعت مولا و ترک واجب نفسی این مجعول است به جعل عقلاء.

این مطلب را نسبت داده اند به مشهور فلاسفه.

نظر دوم: گفته می شود استحقاق عقاب بر ترک واجب نفسی مجعول است به جعل شارع. شارع با وعیدی که می دهد که "فلیحذر الذین یخافون عن امره أن تصیبهم فتنة أو یصیبهم عذاب الیم" با این کار جعل می کند استحقاق عقاب را بر ترک واجب نفسی.

سؤال وجواب: عقاب که امر تکوینی است جعلش هم در عالم آخرت هست. ایجاد می کند خداوند عقاب را برای عاصین و ثواب را برای مطیعین. اما با وعید بر عقاب جعل کرد استحقاق عقاب را. بعد از اینکه خداوند متعال جعل استحقاق عقاب کرد بر ترک واجب نفسی، بعد از آن عقل درک می کند که عقاب این شخص ظلم نیست.

سؤال وجواب: معنای حسن و قبح یک چیز نیست. اشاعره که می گویند عدل حسن ذاتی ندارد و ظلم قبح ذاتی ندارد، بحثشان استحقاق عقاب و ثواب نیست.

سؤال وجواب: یک بحث این است که استحقاق عقاب عبد به جعل شارع است یا به جعل عقلاء است. نظر اول این بود که به جعل عقلاء است و نظر دوم این بود که به جعل شارع است. کسی که می گوید عقاب عبد به جعل شارع است مساوق با این نیست که جزء اشاعره بشود. ممکن است بگوید عقل ما درک می کند که ظلم لا ینبغی فعله، ولی استحقاق عقاب بر ترک امتثال مشروط است به اینکه شارع جعل کند استحقاق عقاب را.

نظر سوم: این چیزی است که مشهور اصولیین می گویند. می گویند استحقاق عقاب بر ترک واجب نفسی جزء مدرک های عقل عملی است. عقل عملی یعنی عقل درک می کند که در عالم واقع و نفس الامر عقاب عبد عاصی قبیح نیست. کما اینکه درک می کرد عصیان المولا قبیحٌ، درک هم می کند که عقاب المولی لهذا العبد العاصی لیس قبیحا.

یعنی در واقع می شود دو تا مدرَک برای عقل: یکی اینکه عصیان العبد قبیح لا ینبغی فعله، دوم اینکه عقاب المولی لهذا العبد العاصی لیس بقبیح فینبغی فعله.

این در عالم واقع و نفس الامر ثابت است، چه ما آن را بفهمیم و چه نفهمیم این در عالم واقع وجود دارد. کما اینکه اجتماع النقیضین ممتنع در عالم واقع ثابت است. والا در عالم تکوین شما تمام حجره های مدرسه فیضیه را هم بگردید اثری از اجتماع النقیضین ممتنع پیدا نمی کنید. شما که می گوئید اجتماع النقیضین ممتنع این قضیه محکی و مطابقش کجاست جز عالم نفس الامر و عالم الواقع الذی هو اوسع من عالم الوجود التکوینی و الذهنی. شما می گوئید عدم العنقاء. نمی توانید بگوئید عدم العنقاء له وجود. باید بگوئید عدم العنقاء له واقع. عدم عنقاء وجود ندارد عدم عنقاء واقعیت دارد. ...مراد از وجود، وجود تکوینی یا ذهنی است. معنا ندارد بگوئیم عنقاء موجود بوجود تکوینی خارجی أو بوجود تکوینی ذهنی. ولی عدم العنقاء یک واقعیتی است که قابل انکار نیست.

حسن عدل و قبح ظلم هم همینطور است. بالوجدان ما می بینیم بین اینکه خدا سلمان فارسی را نعوذ بالله عذاب کند یا ابوجهل را عذاب کند فرق است. ابوجهل را عذاب کند عقل ما درک می کند که لا مانع منه. اما سلمان را که به او گفت «اطعنی حتی اجعلک مثَلی یا مثلی» بعد حالا کار سلمان فارسی بجایی برسد که روز قیامت بگویند برو وارد جهنم بشو تا تو را عذاب کنیم همانطور که ابوجهل را عذاب می کنیم، خب عقل ما درک می کند که لاینبغی فعله، خدا نباید این کار را بکند. این یک امر ثابت در عالم واقع و نفس الامر است و ما با عقلمان آن را درک می کنیم.

این نظر مشهور است.

ما هم این نظر را با مختصری تعدیل قبول کردیم. یعنی گفتیم بلااشکال یک مطلبی هست در عالم واقع، وآن این است که عذاب کردن ابوجهل قبیح نیست، عذاب کردن سلمان قبیح است. اما امر و نهی که إفعل و لاتفعل، که راجع به ظلم می گویند لا تفعل، لا تعذب سلمان، باید بگوئیم یک نهی انشائی است و این نهی انشائی نیاز دارد به کسی که نهی بکند. ناهی می خواهد. نمی شود بگوئیم در عالم نفس الامر ما نهی داریم. خب نهی کننده کیست؟ اگر بگوئید نهی کننده خدا است، خب این می شود نهی شرعی. اگر بگوئید نهی کننده عقل است، خب با این مبنای فلاسفه که می گویند العقل لیس شأنه الا الادراک جور نمی آید. ما می گوئیم نهی انشاء نفس است. نفس وقتی درک می کند به قوه النفس فی حدتها کل القوی، نفس یک قوه عاقله ای دارد، حیثیت قوه عاقله اش درک می کند قبح عذاب سلمان را. این را که درک کرد این نفس را خدا به گونه ای آفریده است که فعل قبیح را که تصور کرد انشاء می کند این نفس نه از حیث قوه عاقله و مدرکه اش، از حیث اینکه نفس ملهمه است که «الهمها فجورها و تقواها» وقتی این قبیح را درک کرد، این نفس انشاء می کند که نباید سلمان فارسی عذاب بشود. این انشاء نفس است. و لذا ما معتقدیم قبح عذاب سلمان به عنوان قبح ظلم آن حیث قبح ظلم یک امری است دارای واقعیت. ما از تعبیر دیگری عاجزیم جز اینکه بگوئیم قبح. قبح عذاب سلمان یک امری است که یدرکه العقل. حتی اگر یک انسان هم در روی زمین بود عقلائی هم نبودند که تطابق بکنند، برای حفظ نظام مولویت و عبودیت ما باز به حساب احتمالات می بینیم اطمینان داریم که درک می کرد که سلمان فارسی که یک عمر به او دستور دادند و گفت چشم، به او گفتند جنات تجری من تحتها الانهار، آنوقت او را بیاورند جهنمی که یصلونها و بئس القرار، عقل می گوید این کار زشت است، درک می کند زشت بودن او را حتی اگر تطابق آراء عقلاء هم نباشد. یعنی گاهی ممکن است بگوئیم اشتباه می کنیم وما بر اساس تربیت اجتماعی فکر می کنیم که عذاب کردن سلمان زشت است، چون از بدأ تولد پدر ومادر به ما اینگونه یاد داده اند که زشت های عقلائی را زشت ببینیم و زیبائی های عقلائی را زیبا ببینیم. ما می گوئیم نه، به حساب احتمالات مطمئنیم که این زشت دیدن زشت و زیبا دیدن زیبا حتی اگر یک نفر هم بود وعاقل بود مثل حضرت آدم، او هم درک می کرد که عذاب شیطان قبیح نیست عذاب جبرئیل که «لایعصون الله فیما امرهم ویفعلون ما یؤمرون» قبیح است. یعنی اگر ما خودمان را جای حضرت آدم بگذاریم (البته حضرت آدم عاقل نه حضرت آدم اگر در جنگلها زندگی می کرد و عقلش کامل نبود) درک می کردیم که عذاب شیطان زشت نیست ولی عذاب جبرئیل امین زشت است. اما وقتی حضرت آدم تصور کرد زشت بودن عذاب جبرئیل امین را، نفسش انشاء می کند که لا یعذّب جبرئیل. و الا لا یعذب جبرئیل یک نهی انشائی است، معقول نیست بگوئیم این در عالم واقع ونفس الامر یک وجودی دارد با قطع نظر از چیزهای دیگر.

نفس ما وقتی ادارک کرد که عذاب کردن جبرئیل و سلمان قبیح است، به نفس مان می گوئیم خدا بکند یا نکند؟ نفس ما می گوید نکند و نباید بکند. یعنی چون نباید بکند نمی کند.

سؤال وجواب: خدا همچنین کاری نمی کند چرا نمی کند؟ چون می گوید قبیح است. بالاتر می گوید نباید این کار هم بشود. راجع به خودمان که مسلم نهی داریم که وقتی تصور می کنیم عذاب یک انسان بی گناه را، نفس ما انشاء نهی می کند که نباید این کار بشود.

سؤال وجواب: فرق قول اول با این قول این است که قول اول می گوید اصلا استحقاق عقاب جعل عقلائی دارد. قول دوم می گوید جعل شرعی دارد. قول سوم می گوید اصلا ثبوت واقعی دارد در عالم نفس الامر که عقاب العاصی لیس بقبیح و عقاب المطیع قبیح. این ثابت است در عالم نفس الامر. ما قول سوم را قبول داریم با یک تعدیل، می گوئیم نهی از ظلم که لا ینبغی فعله، این انشاء نفس است. اما ادراک قبح ظلم، بله قبح ظلم امر ثابت فی عالم الواقع و لیس شأن العقل الا ادراکه. اما عقل یک قوه ای است از قوای نفس. نفس وقتی تعقل کرد و ادارک کرد قبح عذاب انسان بی گناه را، بعد انشاء می کند. ممکن است نفس خبیثه ای باشد انشاء بکند امر را به ظلم. اما نفس ملهمه ای که الهمها فجورها و تقواها، او نهی می کند از ظلم.

آقای سیستانی فرموده اند: ما در عالم واقع اصلا حسن وقبح عقلی نداریم. حسن و قبح عقلی ضمیر و وجدان انسان است که خدا در این وجدان انسان قرار داده است. این را که در نفس انسان این را قرار داده است که ظلم را قبیح جعل کند و عدل را حسن و شرایع الهیه تفصیل همین اجمال نفس است. یعنی حسن عدل و قبح ظلم در نفس است در خارج نفس نیست. آنچه خود دارد نباید از بیگانه تمنا کند. خود نفس است که در او حسن عدل و قبح ظلم است. نمیروی سراغ عالم واقع که خارج از نفس است. این چیزی هم که در نفس شما هست به نام حسن عدل و قبح ظلم، خدا این را در نفس شما قرار داده است که حسن بدانید عدل را وقبیح بدانید ظلم را بطور اجمال. تفصیل این اجمال را دین بیان می کند. در نهج البلاغه هم هست که فبعث فیهم انبیائه ... ویثیروا لهم دفائن العقول. ایشان می گوید حسن عدل وقبح ظلم دفائن العقول در نفس انسان است، دین آمد باز کرد این دفائن العقول را.

ولذا ایشان می گوید البته راجع به قاعده ملازمه بین حکم شرع و حکم عقل دیگر موضوع برداشته شد. اصلا خدا در نفس انسان این حالت را قرار داده است. در عالم واقع نیست که ما بیائیم بگوئیم حکم خدا هم باید با عالم واقع مطابق باشد. اصلا خدا خودش در نفس ما این حالت را قرار داد که ما عدل را حسن قرار بدهیم وظلم را قبیح قرار بدهیم. منتهی تفصیل آن را در ادیان سماویه بیان کرده است. اینها نسبتشان نسبت اجمال وتفصیل است نه نسبت دو چیز متغایر. حکم عقل در عالم واقع، حکم شرع در عالم شرع، که بگوئیم اینها باید با هم تطابق داشته باشند. اصلا اختلاف اینها با هم مثل اختلاف انسان و حیوان ناطق است. چه جور انسان اجمال حیوان ناطق است، حکم عقل هم در نفس است و اجمال دین سماوی است.

سؤال وجواب: اصلا عینیت است نه مغایرت. خدا خودش این مطالب را در نفس شما قرار داد که بعدا باز کند آن را. تفصیل این بحث ها در جای خودش. ما فقط خواستیم آماری از این بحث ها بدهیم.

طبق این نظر آقای سیستانی ایشان می گوید استحقاق عقاب را می شود دو جور تفسیر کرد: یکی اینکه بگوئیم خداوند وقتی می گوید صل، ربط می دهد شخصیت خودش را با نماز خواندن شما. مثل چی؟ مثل اینکه گاهی شیخ العشیره و رئیس قبیله می گوید فردا همه در میدان شهر جمع بشوید. هر کس جمع نشد می شود توهین به شیخ العشیرة. عقاب ممکن است نکند ولی دستوری داد که ربط داد شخصیت خودش را به این عمل به این دستور. یعنی اگر به دستور من عمل نکنید به من توهین کرده اید.

این یک نوع دستور است.

یک نوع دستور است که نه، استبطان الوعید بالعقاب است. پدری که به فرزندش می گوید شلوغ نکن، نمی گوید اگر شلوغ کردی شخصیت مرا هتک کردی. نه، می گوید شلوغ نکن و الا عاقبتک. اول هم که بچه یواش یواش رشد می کند می خواهند بگویند یک کاری نکن می گویند جیز. یعنی حواست باشد اگر این کار را بکنید داغت می کنیم مثلا. این هم گفته إفعل و الا حسابت با کرام الکاتبین است، کم کم گفتند دیگر شنونده باید عاقل باشد، دیگر چقدر بگوئیم إفعل و الا عاقبتک؟ دیگر بعد از این می گویند إفعل. ولی در این إفعل مستبطن است که إفعل و الا عاقبتک. این راه دوم است که استبطان الامر للوعید بالعقاب علی الترک است.

راجع به احکام الهی ایشان می گوید اقرب همین وجه دوم است که ما بیائیم بگوئیم شارع می گوید إفعل، در درونش نهفته است که و الا عاقبتک. اما آن وجه اول که بگوئیم خدا فرمود مردم نماز بخوانید، اگر نماز نخوانید توهین به من شده است. نه ایشان می گوید این خلاف مقتضای ادله است. "و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون". اصلا شما وقتی نماز بخوانید به خودتان نیکی کرده اید، وقتی نماز نخوانید به خدا ستم نکرده اید. هتک نکرده اید خدا را. اصلا ما که هستیم که به ما بگویند تو با ترک واجب هتک کردی مولای حقیقی را. ایشان می گویند بحث هتک را که وجه اول بود ما قبول نداریم که ربط العمل بشخصیة الآمر بود. اینها در شیخ العشیره ها و ریش سفیدهای محل می آید. اما آن نوع دوم راجع به مولای حقیقی عرفی است، که می گوید إفعل که مستبطن و الا عاقبتک است. خب وقتی که مولا می گوید إفعل و الا عاقبتک و این مولا مولایی است که اهلٌ لأن یتوعد بالعقاب، ممکن است یک ظالمی به شما بگوید برای من آب بیاور والا عاقبتک، او که موجب استحقاق عقاب نیست. او ظالم است عقاب می کند. دفع عقاب محتمل ممکن است واجب باشد چکار کنیم. حالا اگر صدام به یکی دستور می داد که باید بروی سرباز بشوی. خب اگر نمی رفت او را عقاب می کردند. این استحقاق عقاب نمی آورد. چون صدام عقلا اهل این نبود که توعید بر عقاب بکند. اما مولای حقیقی یا عرفی که له ولایة الامر و النهی و ولایة التوعید علی العقاب وقتی می گوید إفعل و الا عاقبتک عقل می گوید پس شما با ترک این کار مستحق عقاب هستید.

سؤال وجواب: کسی که تمام هستی تو از او است وعید بر عقاب می دهد. خدایی که همه چیز تو از اوست به شما گفت "من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا" بیائید به خدا قرض الحسنه بدهید. یعنی چی؟ یعنی کار نیک بکنید. قرض الحسنه به خدا این است دیگر، معنایش قرض دادن که نیست. (اینکه اول صندوق های قرض الحسنه می نویسند من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا این ربطی به وام دادن ندارد). پس یعنی بیائید کار نیک بکنید تا خداوند بدلش را در روز جزاء به شما بدهد با حورالعین دادن ها و چیزهای دیگر. خب خدا می گوید بیائید به من قرض بدهید. خدایی می گوید که تمام وجود و ما یملک شما از او است. اصلا شما چیزی ندارید، هر چه دارید از او است. می آید اینقدر بزرگواری می کند، می گوید که بیائید به من قرض بدهید یعنی کار نیک بکنید تا من روز جزاء به شما پاداش بدهم. اما شما می گوئی نه نمی خواهم. می گوید نماز بخوان می گوئی نمی خواهم. از آن طرف هم گفته اگر نخوانی "جزاء سیئة سیئة مثلها". آنوقت عقل درک نمی کند که شما مستحق عقاب هستید؟!. تبا لعقل که این را درک نکند. مثل اینکه گفت تبا لفسلفة لا تطابق قوانیها قوانین الشرع و حاشت شریعة الهیة أن تخالف قوانینها قوانین العقل، حالا اینجا هم همینطور است، تبا لعقل که درک نکند که خداوند حق این را دارد که وعید بر عقاب بدهد، و در طول وعید بر عقاب شما را عقاب بکند.

حالا یک تلفیقی است، یعنی در این وجه سوم قبول کرد که استحقاق عقاب را عقل درک می کند، منتهی استحقاق عقاب یعنی حسن عقاب این در نفس انسانی هست. آن وجه دوم که می گفت مجعول به جعل شارع است، یعنی مجعول مستقیم که در قرآن بیاید. اما آقای سیستانی می گوید نه، می گوید در نفس ما هست که اگر مولایی را که امر مولوی می کند عصیان بکنی نفس ما می گوید عقاب تو حسن است. نه اینکه فقط در قرآن آمده است. منتهی چرا عقاب تو حسن است؟ الاحدی النکنتتین، یا بخاطر اینکه مولا شخصیتش را به این عمل ربط داده است، گفته یا این کار را بکن و الا با این کارت هتک من می کنی. ایشان برای این ربط الشخصیة (که نکته اول بود) مثال می زند، می گوید قسم که می خورند می گویند به جان تو قسم من فردا می آیم. طرف هم می گوید چرا به جان من قسم می خوری به جان خودت قسم بخور. این یعنی چی؟ یعنی چرا آمدن خودت را ربط می دهی به شخصیت و حیات من. ربط بده به حیات خودت. این می شود ربط العمل بالشخصیة. آقای سیستانی می گویند نوع اول از امر مولوی این است. شیخ العشیره می گوید بیائید با هم آشتی کنید اگر نیائید شخصیت مرا هتک کرده اید. این نوع اول است. نوع دوم این است که می گوید این کار را بکنید، اگر نکنید شما را عقاب می کنم. ایشان می فرماید این امر ثانی اقرب است. هم بخاطر اینکه وجه اول مفادش این است که ظلم به مولا کردید و هتک کردید او را، در حالی که قرآن می گوید شما به خدا ظلم نمی کنید. پس این مناسبت دارد به وجه دوم که استبطان الامر المولوی للوعید بالعقاب است. و هم بخاطر یک شاهد دیگر و آن اختلاف انواع عذاب است. اگر بنا است مشکل همه جا هتک شخصیت مولا باشد خب این یک مشکل مشترک است. دروغ بگویند یا نعوذ بالله آدم بکشند. نه دیگر. گفته دروغ نگو والا هتک شده شخصیت من با دروغ گفتن تو. اینجا هم می گوید آدم نکش والا شخصیت من هتک شده با آدم کشتن تو. ایشان می گوید اگر بنا است مشکل هتک شخصیت مولا است مشکل مشترک است، چرا عذاب قتل نفس اینقدر بالا است. از این معلوم می شود که همان نکته دوم درست است که لا تکذب والا عاقبتک، لا تقتل النفس والا عاقبتک. نوع عقابها هم فرق می کند.

سؤال وجواب: ولذا ایشان هم در تجری قائل به استحقاق عقاب نیست. می گوید به قول شیخ انصاری فقط تجری کشف می کند از قبح فاعل. چون ایشان گفت عقاب یا بخاطر هتک شخصیت مولا است، یا بخاطر است که امر مولا مستبطن وعید بر عقاب است. عقل می گوید هذا المولا اهل و محل لأن یتوعد للعقاب علی ترک امره. اما در تجری اینطور نیست. تجری امر ونهیی ندارد. ولذا ایشان صریحا می گوید تجری استحقاق عقاب ندارد.

این فرمایش ایشان.

اقول: اصل مطلب ایشان راجع به حسن وقبح عقلی را که باید در جای خودش بحث کرد. به نظر ما اگر ایشان می خواهد بگوید لاتظلم که نهی است یا کن عادلا که امر است اینها منشأ نفس هستند، بله ما قبول داریم. اما اگر می خواهد بگوید قبح ظلم یک امری است که واقعیت ندارد. این خلاف وجدان است که وراء نفس ما چیزی به نام قبح عذاب کردن سلمان بر بندگی اش بگوئیم همچنین چیزی اصلا در عالم واقع نیست و اینها مجعول به جعل شارع هستند منتهی مجعول به جعل شارع هستند در نفس ما. این درست نیست. بعد ما بعضی چیزها را که درک می کنیم مربوط به خدا است. خدا قبیح است سلمان را عذاب کند. آیا در شریعت حکم شرعی آمده است که یحرم علی الله أن یعذب سلمان؟! اینکه نیست. جز همین ادراک نفس ما قبح عذاب سلمان را چیز دیگری نیست. این قبخ عذاب سلمان انصاف این است که امر له واقع و ثابت فی عالم نفس الامر.

بله ما قبول داریم که آن انشاء نهی که نباید خداوند سلمان را عذاب کند، اگر یک بیان عرفی است برای همان مرتبه قبح. چون قبح مراتبی دارد. هر قبیحی که ظلم نیست. بخل هم قبیح است. هر قبیحی که ظلم نیست. نه، مرتبه قبح را بیان می کنیم. مرتبه ظلم یک مرتبه ای از قبح است نه مثل قبح بخل. قبحی است که بیان عرفی اش این است که نباید انجام بشود. اگر صرفا این نهی معرف مرتبه ای از این قبح است، حرفی نداریم. اما اگر یک انشائی است، ما معتقدیم که این در عالم واقع نمی تواند موجود باشد. این مربوط به انشاء نفس است. اگر آقای سیستانی این مطالب را می فرماید درست است. والا اینکه بگوئیم ما در عالم واقع وراء نفس انسان قبح ظلم نداریم این خلاف وجدان فطری است.

اما آنچه که راجع به بحث استحقاق عقاب و تضمن الامر لربط الشخصیة یا تضمن الامر للوعید بالعقاب اینها را ما در بحث اوامر عرض کردیم درست نیست. به جزوه ها مراجعه کنید.

خلاصة الکلام: استحقاق عقاب بر ترک واجب نفسی خاصة بعد از صدور وعید بر عقاب از مولا، لا اشکال فیه ابدا.

این را تأمل کنید، که بنابر اینکه عقاب آخرت تجسم اعمال است، برخی مثل حضرت امام و صاحب منتقی الاصول گفته اند عقل بیخود می کند دخالت کند وبگوید فلان عمل در عالم آخرت تجسمش مار است یا عقرب است یا حورالعین است. عقل چه می فهمد که تجسم ترک واجب یا تجری یا ترک احتیاط در اطراف علم اجمالی مثلا به چه شکل است. اینها را باید شارعی بگوید که عالم الغیب والشهادة است. اگر عقاب تجسم اعمال باشد، عقل چه می داند که تجسم عمل به چه شکلی است. مثلا تجسم تجری شاید به شکل یک آدم بی حال وبی بخاری باشد نه یک آدم شرور که به جان مترجی می افتد و می گوید حسابت را می رسم. نه، شاید یک آدم بی حالی است.